

## حباب خانه به دوش

(طرحی نو در طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز دیوان صائب)

غلامرضا حیدری

دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور - مرکز تهران

### چکیده

صائب با هنر بی‌نظیر خویش، پیکره شعر را با تار و پود مضمون و ایهام و تشبیه و استعاره و مراعات‌النظیر چنان درهم می‌بافد و می‌تند که هوش هر خواننده‌ای را از سر می‌برد، چنان‌که بی‌اختیار به ایجاز و اعجاز کلامی و مضمون‌پردازی شاعر اقرار می‌کند. در ذهن صائب، همه‌چیز و همه حالات و همه موجودات، دست‌مایه مضمون‌آفرینی است. او بر این باور است که هر آنچه دیده و شنیده، مضمون تراشیده و آن را در هاله و طیفی از مضامین گوناگون و بکر و نامکرر بازسازی و بازپروری کرده و به خواننده خود ارائه داده است.

اشعار و ابیات صائب تنها در حیطه جفت‌های گردان سرگردان نیست، بلکه در دامنه و افقی وسیع پا از مرز دوتا بودن بیرون می‌نهد و تا افق پنج و شش عنصری هم پیش می‌رود. هدف در این مقاله، ارائه یک الگوی منظم و مرتب و منسجم و جامع، در مجموعه اشعار صائب به عنوان شاعر تمام‌عیار سبک هندی و نمونه بارز و شناخته‌شده مضمون‌آفرینی است تا با سرمشق قراردادن این الگو، بتوان یک طرح و معیار کاملاً علمی برای طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز اشعار شاعران دیگر ارائه نمود.

**کلیدواژه‌ها:** صائب، اشعار، مضمون، عناصر، طبیعت.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۳/۲۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۴/۲۴

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده است. استاد راهنما: دکتر مجید سرمدی / استاد مشاور: دکتر پدرام میرزایی.

Email: phlitgolamrezaheidary@yahoo.com

## مقدمه

مضمون‌آفرینی در ادب پارسی از دیرباز در میان اهل ادب، به‌ویژه شاعران خوش‌ذوق و باریک‌اندیش و نکته‌سنج، رواج داشته است و کمتر شاعری را می‌توان یافت که در آثار خود مضمون‌آفرینی نکرده باشد.

درباره صائب و اشعار او، کارهای تحقیقی بسیار وسیع و ارزشمندی انجام شده است که هر کدام از آنها، روزنه و دریچه‌ای برای شناخت این شاعر بزرگ و اشعار او پیش روی خواننده باز می‌کند و زمینه‌های شناخت دقیق او را فراهم می‌نماید. اما با وجود اینکه در راستای شناخت صائب به موضوعات گوناگونی پرداخته شده، در رابطه با شناخت، فهم و طبقه‌بندی مضامین شعری، به عنوان یک موضوع اساسی و بنیادی، تاکنون به شعر صائب پرداخته نشده است.

مقاله‌ای که پیش رو دارید به طور قطع یکی از کارهای تحقیقی بکر در زمینه بیان و توضیح ساختارهای ذهنی شاعر بر پایه مضامین و عناصر مضمون‌ساز است. هدف در این مقاله، ارائه یک الگوی منظم و مرتب و منسجم و جامع در مجموعه اشعار صائب به عنوان شاعر تمام‌عیار سبک هندی و نمونه بارز و شناخته‌شده مضمون‌آفرینی است که با سرمشق قراردادن این الگو، بتوان یک طرح و معیار کاملاً علمی برای طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز اشعار شاعران دیگر ارائه نمود. از آنجا که پرداختن به شعر صائب و طبقه‌بندی و الگوسازی عناصر مضمون‌ساز اشعار او، اولین قدم در این راستاست و صائب یک تنه، تقریباً جامع تمامی عناصر مضمون‌ساز دیوان‌های شاعران است، بنابراین، ارائه این الگو، دربردارنده بیشترین عناصر مضمون‌ساز شعری دیگر نیز هست و بیان دقیق و منظم این الگو، راه شناخت شعر دیگر شاعران را هموار می‌سازد. با ارزیابی دسته‌ها و گروه‌های عناصر چندگانه و ارتباط عناصر مرتبط با هم، می‌توان به راحتی دریافت که صائب چگونه به کمک ذهن نکته‌سنج و تیزبین خود، با

دراختیار گرفتن چند عنصر کلیدی، از یک واقعیت و محتوای ذهنی مسلم و قطعی و جاری، به طرق و اشکال گوناگون، در قالب مضامین زیبا و جذاب و تحسین‌برانگیز به هنرنمایی پرداخته که بسیار خوب هم از عهده آن برآمده است و در این راستا، هدف نهایی ما در این مقاله، بیان و مشخص کردن عناصر مضمون‌ساز اشعار صائب و ارتباط آنها با یکدیگر خواهد بود تا با ارائه دادن یک نمودار و مشخص کردن تعدد عناصر مضمون‌ساز در ساخت مضامین گوناگون از یک واقعیت، شکل‌های رنگ به رنگ این مضامین را از زاویه و افق دید صائب بررسی نماییم.

### صائب و مضمون‌آفرینی

مضمون که در اصطلاح لغوی با موضوع فرق دارد، در بسیاری از موارد در آثار شعرا با هم آمیخته و چه بسا به جای هم انگاشته شده است، در حالی که هر کدام مقوله‌ای جداگانه است.

«مضمون اثر (سوژه)، مطلب یا مطالبی است که در اثر، عمدتاً درباره آن بحث شده است. ممکن است اثری یک موضوع اصلی و چند موضوع فرعی داشته باشد، مثل غزلیات حافظ. در بحث از موضوع باید به اصطلاح تم (درون‌مایه) نیز توجه داشت. تم (درون‌مایه)، موضوع گسترده و بنیادی اثر است که معمولاً آشکار و صریح نیست و در همه اثر پخش است، اما موضوع، مطلبی است که اثر ظاهراً درباره آن سخن می‌گوید و یا می‌خواهد بگوید. موضوع، فشرده و تم، گسترده است. موضوع را می‌شود آگاهانه پروراند، مثل موضوعات انشا، اما تم معمولاً ناخودآگاه عمیق است، مثلاً موضوع شاهنامه تاریخ ایران پیش از اسلام است، اما تم آن، مجد و عظمت ایران باستان و احساس غرور است که در همه صفات پراکنده است. اما مضمون، عرضه و بیان هنری و ادبی موضوع است؛ روایت ادبی موضوع. موضوع در ادبیات معمولاً به صورت مضمون ارائه می‌شود.

مثلاً اینکه گدایی باعث آبروریزی است، موضوع است، اما در این بیت صائب به صورت مضمون ارائه شده است:

دست طلب چو پیش کسان می‌کنی دراز / پل بسته‌ای که بگذری از آب‌روی خویش  
هر موضوع را می‌توان به صورت ده‌ها مضمون درآورده و شعر سبک هندی،

شعر تبدیل موضوع به مضامین تازه بود. در این بیت صائب:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت / در بند آن مباش که مضمون نمانده است  
به این نکته اشاره شده است. موضوعات، محدود و مضامین، بی‌پایانند

(معمولاً مصراع اول بیت هندی موضوع است و محدود است و مصراع دوم

مضمون که متنوع است.)» (شمیسا ۱۳۸۱: ۳۷۳ و ۳۷۴)

«به طور کلی می‌توان مضمون‌ها را به سه دسته تقسیم کرد:

۱- مضمون‌های فردی

۲- مضمون‌های محدود به یک جامعه یا افراد خاص

۳- مضمون‌های جهانی و انسانی

مضمون‌های فردی، آنهایی هستند که از محدوده دو یا چند نفر (شاعر و مخاطب و یا مخاطب‌ها) فراتر نمی‌روند. از این مضمون‌ها می‌توان قطعه‌های تقاضایی و قصاید مدحی را نام برد. مضمون‌های دسته دوم آنهایی هستند که از محدوده چند نفر فراتر رفته و مربوط به روابط افراد یک گروه، یک جامعه و یا یک کشور می‌شوند، اما در عین حال باز هم زمان و مکان و اشخاص محدودی را در برمی‌گیرند. بیشتر شعرهای سیاسی و اجتماعی در این قسمت جای دارند. گروه سوم، مضمون‌هایی هستند که نه به یک فرد خاص محدود می‌شوند و نه به یک اجتماع و گروه مشخص. اینها انسان را به معنای کلی آن در نظر دارند و برای جوانب گوناگون زندگی برنامه‌ای ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، این مضمون‌ها زمان و مکان خاصی ندارند و در هر زمان و مکانی می‌توان برای آنها مصداق‌هایی پیدا کرد.

یکی از چشمگیرترین ویژگی‌های شعرهای سبک هندی و طبعاً صائب، همین بهره‌گیری فراوان از مضمون‌های عمومی (جهانی و انسانی) است، یعنی مضمون‌هایی که به کار همه مردم می‌آید نه به کار گروه و دسته خاصی، و یکی از دلایل موفقیت شعرهای صائب و ماندن آنها در اذهان مردم، همین نزدیک بودنشان به زندگی مردم است.» (محمدی ۱۳۷۴: ۱۲۵ و ۱۲۶)

«پایه شعر در سبک هندی که بسیاری از شاعران از آن به طرز نو یاد می‌کنند، بر تخیل و مضمون‌یابی گذاشته شده است و [و در آن از] تمثیل و معادله‌پردازی و تشبیه و استعاره و تشخیص و جناس و ایهام و مراعات‌النظیر استفاده فراوان می‌شود. مضمون نو در این شیوه، خمیرمایه اصلی کار است و از آن به تعبیراتی همچون معنی بیگانه، معنی غریب، معنی وحشی، معنی دور یا دورگرد، مضمون بیگانه و مضمون تازه یاد می‌کنند.» (قهرمان ۱۳۷۶: ۴)

«مضمون در سبک هندی وقتی جدید و تازه است که تکراری نباشد، یعنی حاصل نگاهی تازه به اشیا باشد یا نوعی رابطه نو بین اشیا برقرار سازد. معنی نازک نیز حاصل همین کشف و دقت فکر است و به طوری که از نمونه‌های فراوان شعر صائب بر می‌آید، این معنی نازک با مضمون تازه برابر می‌افتد.» (محمدی ۱۳۷۴: ۳۴)

«منابع مضمون‌های صائب، انسان است و جهان. ذهن او مدام می‌کوشد که نسبتی و رابطه‌ای بین انسان و طبیعت و طبیعت و انسان برقرار کند.» (کریمی ۱۳۷۵: ۲۶)

«گاهی مضامین کهنه گذشتگان، فکر صائب را به خود مشغول کرده و او را به تعمیر و نوسازی آنها واداشته است. [او] این کار را با چنان مهارتی انجام داده که با خواندن شعرش مضمون گذشته به دشواری تداعی می‌شود.» (درباگشت ۱۳۷۱: ۳۶)

هر چند تلاش روزافزون در زمینه مضمون‌یابی و پر و بال دادن بیش از حد به خیال و آفریدن استعاره‌های دور از ذهن، اشعار سبک هندی را پیچیده و دشواریاب و در برخی مواقع مبهم ساخته است، اما صائب به کمک ذهن و اندیشه خلاق خود،

چنان در مضمون‌پردازی و مضمون‌یابی، گوی سبقت را از دیگران می‌رباید که اگر بگوییم کسی به گرد او نمی‌رسد، بیراه نگفته‌ایم. او با هنر بی‌نظیر خویش، پیکره شعر را با تار و پود مضمون و ایهام و تشبیه و استعاره و مراعات‌النظیر چنان در هم می‌بافد و می‌تند که هوش هر خواننده‌ای را از سر می‌برد و بی‌اختیار به ایجاز و اعجاز کلامی و مضمون‌پردازی این شاعر بزرگ اقرار می‌کند.

صائب شبکه‌های به هم تنیده مضامین ذهنی خویش را با الهام از ایهام ظاهری و درونی عبارات و دورنمای تلمیحی واژه‌ها، در بوم نقاشی کلام خود به تصویر می‌کشد و آینه تمام‌نمای ظرافت‌ها، ریزه‌کاری‌ها، نکته‌سنجی‌ها و باریک‌اندیشی‌های شیوه نوین می‌گردد.

سراسر دریای دیوان صائب از اندیشه و سخن و پندار موج می‌زند. نکته‌ای کوچک و خرد در طبیعت بهانه‌ای می‌شود تا دریچه‌ای به امور ذهنی و درونی خود بگشاید و در درون، حوادثی را بیافریند و پردازد و در نمود شعری، در معرض دید بگذارد. او از کنار طبیعت عالم وجود، به راحتی و آسانی نمی‌گذارد، بلکه می‌ایستد، از آن الهام می‌گیرد، آن را مضمون و موضوع و خمیرمایه کار خود قرار می‌دهد و جامه هنری بر آن می‌پوشاند و در ساختار دوکفه‌ای عینی و ذهنی، معادله‌ای برای آن ترسیم می‌کند تا با همین دستاویز، رنگ تمثیل و تعلیل هنری را در اشعار خود پررنگ‌تر و خواننده را مسحور ظرافت کلام و سخن خود نماید.

در ذهن صائب همه چیز و همه حالات و همه موجودات، دست‌مایه مضمون‌آفرینی است و براین باور از هر آنچه دیده و شنیده، مضمون تراشیده و آن را در هاله و طیفی از مضامین رنگ به رنگ و گوناگون و بکر و نامکرر بازسازی و بازپروری کرده و آن را به خواننده خود ارائه داده است. الهامات و عناصر مضمون‌آفرین شعر شاعر همه از اطراف اوست، از او جدا نیست، با او و در کنار اوست و به راستی که او مضمون‌آفرینی چیره‌دست و تصویرسازی برجسته و

نقش آفرینی بالادست است.

از ویژگی‌های شعر صائب در خلق مضامین بکر، استفاده از کلماتی است که در اشعار شاعران پیشین و حتی هم‌عصر او نیز کمتر کاربرد دارد؛ کلماتی که بیشتر برگرفته از اصطلاحات عامیانه و ساده و روزانه مردم است، به گونه‌ای که دقت او در ساخت معانی تازه و مضامین نو و بدیع، او را از پرداختن به الفاظ آن‌چنانی در حد غزل دور کرده است.

«می‌توان ادعا و اثبات کرد که هیچ مضمون و هیچ دقیقه‌ای از مضامین و دقایق خلّقی و خلّقی از عقلی و حسی و عرفانی و عشقی و امثالها وجود ندارد که از نظر صائب پوشیده مانده و به رقیق‌ترین وجهی، آن هم با ابداع و ابتکار غیر مکرر بیان نشده باشد.» (صائب ۱۳۴۵: مقدمه)

### صائب و معنی بیگانه

«در سبک صائب، معنی آن‌قدر مهم است که به تصریح خود شاعر، یکی از محورهای اصلی سبک شاعری‌اش به شمار می‌آید. معنی بیگانه در واقع یافتن نوعی رابطه جدید بین اشیا و مظاهر این جهان است. یافتن این رابطه جدید، نیاز به نگاهی جدید و تازه هم دارد. به طور کلی این معنی بیگانه از دو راه به دست می‌آید:

۱- طرح مطالبی که پیش از آن در شعر موجود نبوده است.

۲- بازسازی مضمون‌های قدیمی.

درباره مورد اول باید گفت که شاعران دوره‌های پیش، همان‌طور که نسبت به بعضی الفاظ بی‌اعتنا بودند، نسبت به معانی هم بی‌توجهی نشان می‌دادند، زیرا آن معانی را لایق مطرح شدن در ادبیات متعالی نمی‌دانستند، به طور مثال پاره شدن کفش و بخیه‌نما شدن آن از مسائلی بود که هر چند شاعران سبک عراقی و خراسانی هم با آن روبه‌رو بودند و در طی زندگی خود به آن برمی‌خوردند، اما پیوسته از مطرح کردن آن در شعر خود طفره می‌رفتند، زیرا این مضمون را قابل مقایسه با

مضمون‌هایی از قبیل بلندی قامت یار و درازی شب هجران و ... نمی‌دانستند. بنابراین، یکی از شگردهای ایجاد معانی بیگانه، استفاده از تمامی مضمون‌های موجود است و دومین مسأله اصلی در ایجاد معنی بیگانه، بازسازی مضمون‌های قدیمی است.

در شعر، بازسازی مضمون‌های قدیمی معمولاً با تغییر صورت آن انجام می‌پذیرد. آنچه در این قسمت حائز اهمیت است، تأثیر یک مضمون و محتوا بر مضمون و محتوای دیگر است که در حوزه تبادلات ادبی بین شاعران، کاربردی فراوان دارد. در این بیت صائب:

از زبان خامه من لفظ‌های آشنا در لباس معنی بیگانه می‌آید برون  
لفظ‌های آشنا همان کلمه‌هایی هستند که شاعران پیش از صائب هم دست‌مایه کار  
خود قرارداد داده بودند و لباس معنی بیگانه، همان بازسازی‌هایی است که شاعر ما با  
تکیه بر ویژگی‌های سبک خود در آن لفظ‌ها اعمال کرده است. پس در واقع آنچه  
صائب انجام داده چیزی نیست جز گونه‌ای ویران کرن ارزش‌های کهن و بازسازی  
دلخواه آن. اما ایجاد معنی بیگانه به جز مواردی که گفته شد، به عوامل دیگری مانند  
تأویل و تفکر و دقت و باریک‌بینی هم نیاز دارد. صائب در طی اشعار خود بارها این  
نکته متقدانه را یادآوری کرده است. «(محمدی ۱۳۷۴: ۲۳۳ تا ۲۴۱).

### صائب و آشنایی‌زدایی

از شگردهای منحصر به فرد صائب در به کارگیری عناصر مضمون‌ساز، توجه این شاعر بزرگ به آشنایی‌زدایی و بیگانه‌سازی است. او با مهارتی غیرقابل وصف، از یک محتوای ثابت ذهنی مردم، اشکال و مضامین گوناگون و رنگ به رنگ می‌سازد. عناصر مضمون‌ساز در دست‌های هنرمند و خلاق او، چون موم به هر شکلی تن می‌دهند و او با زیرکی تمام، آنها را می‌آفریند و می‌پرورد.

«بیگانه‌سازی و غریب‌سازی و یا آشنائزدایی یکی از شگردهایی است که



فرمالیست‌ها آن را برای گریز از ابتذال در هنر و به خصوص شعر، پیشنهاد کرده‌اند. فرمالیست‌ها معتقدند که محتواها را نمی‌توان عوض کرد، بلکه این صورت‌ها هستند که قابل تبدیل و تغییر می‌باشند و با دگرگونی صورت‌هاست که می‌توان محتواهای جدید ایجاد کرد: یکی از محورهای سبک هندی نیز بر همین اساس استوار است و بیت معروف صائب ناظر به همین معناست:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است  
 زلف یار، پدیده‌ای ثابت است که در طول تاریخ تغییر چندانی ندارد، اما می‌توان  
 سال‌های طولانی درباره آن شعر سرود. این کار چگونه ممکن است؟ تنها راه چنین  
 کاری آن است که لفظ‌ها را دگرگون سازیم تا به شکل‌های جدیدی دست پیدا کنیم.  
 شکلوفسکی که خود مطرح‌کننده نظریه «آشنایی‌زدایی» است، می‌گوید: «هر  
 تصویر باید ادراک تازه‌ای از موضوع را به دست دهد و نه اینکه معنایش را تکرار  
 کند». این نظریه همان چیزی است که شاعران سبک هندی از جمله صائب به آن  
 معتقدند و در تلاش رسیدن به آن هستند. برای نمونه به این مورد می‌توان اشاره کرد:  
 ارتباط صدف و گوهر یکی از سنت‌های ادبی معروف در شعر فارسی است. بر طبق  
 این سنت، در فصل بهار از ابر بهاری قطره‌ای فرو می‌چکد و در دهان صدف‌هایی که  
 بر روی آب آمده‌اند، جای می‌گیرد. این قطره‌ها پس از چندی تبدیل به گوهری  
 ارجمند خواهد شد. این محتوای ثابت در دیوان صائب بارها و بارها تکرار شده  
 است، اما همیشه هم تازه و نو به نظر می‌رسد. دلیل این تازگی و نوری چیزی نیست  
 به جز آشنایی‌زدایی‌هایی که او در محدوده صورت شعرها انجام داده است. رابطه  
 ثابت صدف و گوهر با توجیحات مختلف آن به صورت‌های جدیدی در آمده و هر  
 بار تازه به نظر می‌آید. در نهایت، معنی بیگانه هم گریز از تکرار و ابتذال و ایجاد  
 فضاهاى نو و تازه است و از طرفی این گریز از ابتذال، بی‌شک نوعی محتوای تازه  
 خواهد آفرید؛ محتوایی که هر چند زیرساختی قدیمی و کهن دارد، اما به شکلی نو  
 بازسازی شده است. جان کلام شکلوفسکی که می‌گوید: «شکل‌های تازه، محتواهای

تازه می‌آفرینند» در همین جاست.» (محمدی ۱۳۷۴: ۲۴۳-۲۴۷)

### صائب، زاویه و افق دید

«زاویه دید یا برداشت متنوع از یک حقیقت و ماهیت ثابت، سبب اختلاف در صورت و معنای شعرها می‌شود و در نتیجه، منجر به ایجاد معنای تازه و نو (معنای بیگانه) خواهد شد. از آنجا که شاعران سبک هندی به تصریح خود پیوسته به دنبال معنی بیگانه هستند، ما در شعرهای آنها با زاویه‌های دید متنوع و گوناگونی روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر، می‌توان گفت تغییر صورت و معنای شعر به وسیله تغییر در زاویه‌های دید، یکی از ویژگی‌های شعر سبک هندی، به خصوص صائب است. در شعرهای سبک هندی، به ویژه صائب، خواننده پیوسته با یک نوسان فکری رو به رو است، به این معنا که تفکر ثابتی بر شعرها حکم‌فرما نیست و جایگاه فکری شاعر نسبت به اشیا و افراد در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. در این نوسان‌های فکری، شعر را مثل دریا، همیشه متلاطم و پرتحرک نگه می‌دارند و آن را از جمود و یک شکلی بیرون می‌آورند.» (همان: ۱۲۹-۱۳۴).

صائب به یاری هوش و ذکاوت بالا و اندیشه دقیق، تیزبینی و دورنگری و افق دید بی‌مانندی داشت، به گونه‌ای که کمتر شاعری را می‌توان در ردیف او قرار داد. او در ساخت و گزینش کلمات و الفاظ ابیات خود و ترکیب و آمیزش آنها در یک بیت، برای خلق و آفرینش معانی و محتوا و مضمون‌ها و تصاویر بکر و متعالی، چنان استادانه و با مهارت عمل می‌کند که شگفتی برانگیز است. صائب در این راستا به‌مانند شخصی دوربین و دورنگر، افق بسیار دور الفاظ و کلمات و به ویژه عناصر متناسب و هم‌ردیف را چنان با مهارت می‌بیند و رصد می‌کند و برمی‌گزیند که گاه دامنه کاربرد این الفاظ تا پنج و شش لفظ و کلمه هم می‌رسد، درحالی‌که این افق به‌طور متوسط در دیگر شاعران توانا از چهار کلمه فراتر نمی‌رود. این هنر والای شاعر است که با در اختیار گرفتن چند واژه متناسب و مربوط در یک بیت و ترکیب

و آمیزش آنها در یک راستا، معانی بی بکر و بی‌بدیل و مضامینی شگفت‌انگیز و تصاویری زیبا و عالی و محتوایی وزین و گران‌سنگ می‌آفریند که چینش و گزینش حتی چهارتای آن برای برخی از شاعران قدر، قدری مشکل و غیرممکن به نظر می‌رسد.

«هر خواننده‌ای که با دقت و تیزبینی، بخشی از اشعار صائب را از نظر بگذراند، فوراً متوجه خواهد شد که در شعرهای او پیوسته با صورت‌های مکرری رو به رو می‌شود؛ صورت‌های مختلفی که از سطح کلمه شروع می‌شود و تا سطح کلام ادامه می‌یابد. صائب با ترفندهایی که در آستین دارد، پیوسته در تلاش است تا دنیای مکرر شعرهای خود را در چشم بینندگان تازه و نو گرداند و شکل جدیدی به آن ببخشد. بعضی از تکرارها در شعرهای صائب از مقوله و ویژگی سبکی به شمار می‌آیند. به عبارت دیگر، بسامد بعضی از تکرارها، مثلاً تکرار بعضی از کلمه‌ها و عناصر سازنده شعر به ما اجازه می‌دهد که آنها را جزو ویژگی‌های سبکی شعر به حساب بیاوریم. یکی از این تکرارها، تکرار جفت‌های گردان است. جفت‌های گردان عبارتند از عناصری که همیشه به صورت دو تایی در یک بیت حضور پیدا می‌کنند و نوعی ارتباط منطقی (چه معنایی و چه لفظی) بین آنها برقرار است و از طرفی، دائم هم در بیت‌های مختلف تکرار می‌شوند. جفت‌های گردان از دیدی در محدوده سنت‌های ادبی قرار می‌گیرند و در شعرهای سبک هندی یک بافت ذهنی و یک اندیشه ادبی است که توسط شاعران این دوره پذیرفته شده است. اگر خوانندگان شعر صائب یک اشراف کلی نسبت به سنت‌های ادبی شعر او داشته باشند، بر مبنای آنها می‌توانند روابط حاکم بر اجزای بیت‌های او را بهتر درک کنند و در نتیجه می‌توانند سریع‌تر و راحت‌تر به معنای آن بیت‌ها پی ببرند. جفت‌های گردان گاهی در حوزه تداعی‌ها قرار می‌گیرند (مثل پل و قامت خمیده) و گاهی مربوط به سنت‌های ادبی می‌شوند (مثل آئینه و اسکندر)». (محمدی ۱۳۷۴: ۱۷۱ - ۱۸۶).

«بین عناصر جفت‌های گردان، یک رابطه بسته وجود دارد؛ یعنی معمولاً از حدود یک رابطه دوجانبه خارج نمی‌شود (سنگ و شیشه). گاهی بر خلاف حالت فوق، بین یک جزء یا چند جزء دیگر ارتباطی برقرار می‌شود، مثلاً آئینه هم با اسکندر مرتبط است هم با خاکستر و هم با طوطی. به عبارت دیگر، در بین جفت‌ها یک رابطه گسترده دیده می‌شود. گاهی رابطه جفت‌های گردان با استفاده از تداعی و دیگر بازی‌های لفظی از یک رابطه بسته به یک رابطه گسترده تغییر شکل می‌یابد. به‌طور مثال اسکندر هر چند با آئینه مربوط است، اما به ایهام با سدّ هم مربوط می‌شود و یک رابطه دوجزئی به یک رابطه سه‌جزئی تبدیل می‌شود...» (همان: ۲۰۵ و ۲۰۶)

صائب از سویی با بهره‌مندی از افق دید بسیار بالای خویش، و از سویی دیگر با برخورداری از زاویه دید هنرمندانه، از همه پیشی گرفته و گوی سبقت از همه ربوده است. به واسطه همین دو خصیصه منحصر به فرد در او، اشعار و ابیات این شاعر بزرگ فقط در حیطه جفت‌های گردان سرگردان نیست، بلکه در دامنه و افقی وسیع‌تر پا از مرز دو تا بودن فراتر می‌نهد و تا افق پنج و شش عنصری هم پیش می‌رود. او در دامنه‌های پرتیف سه و چهار و پنج و شش عنصری هم با همان چیره‌دستی و مهارتی عمل می‌کند که در جفت‌های گردان. او آن‌قدر با عناصر در آمیخته است که گویی عناصر همه و همه یک‌جا در اختیار، در نظر، در افکار و اندیشه و در قلم او فوران می‌کنند و هر آنکه که به غلیان در می‌آیند، تصاویر و مضامین ذهنی او را در گروه‌های سه و چهار و پنج و حتی شش عنصری هم می‌آفرینند. او مقهور و مبهوت عناصر نیست، بلکه این طیف عناصر ذهن او هستند که به همت او رنگ و شکل می‌گیرند، ارزش می‌یابند و آسمانی می‌شوند.

با توجه به اینکه صائب در خلق مضامین بکر، از هنرهای شاعرانه، به‌ویژه از ایهام تناسب و مراعات‌النظیر و ساختار کنایی خاص، به بهترین شکل بهره جست و

ساختارهای ذهنی خود را با این صنایع لفظی و معنوی آمیخته است، سعی کرده‌ایم در بیان عناصر مضمون‌ساز، به جلوه‌های ایهامی عناصر نیز اشاره کنیم و یا دست‌کم خواننده را به کم و کیف ایهام عناصر آگاه گردانیم. به عنوان نمونه، هوا در معانی گوناگون از جمله میل، آرزو، عشق، هوس، حمایت و ...، غیر از معنی مادی آن، با عناصر دیگر مضمون‌ساز با ساختار ایهامی، خودنمایی می‌کند. گوهر و باد و آب و ... از این نوع هستند و یا در ساختار ترکیب کنایی از واژه ایهامی عنصر مضمون‌ساز استفاده می‌کند که در فضایی کاملاً ایهامی، هم ارتباط عناصر حفظ می‌شود و هم بار کنایی ساختار ارائه می‌شود، به طور مثال دل به دریا زدن، آب شدن دل، دل به باد دادن و ... که افزون بر معنای کنایی، واژه‌ها و عناصر مضمون‌ساز نیز به ایفای نقش می‌پردازند و ارتباط درونی عناصر نیز حفظ می‌شود.

برای درک بهتر و عالی‌تر از عناصر مضمون‌ساز و قرار گرفتن در فضای شاعرانه شاعر، عبارت نثری برگرفته از اشعار مربوطه به صورت تبیین جمله تمثیلی و یا بیان یک حکم و اصل منطقی و یا ساختار تشبیهی و استعاری ارائه گردید، اما هر جا بیتی و مصراع با توجه به عناصر درج شده‌اش، احتیاجی به توضیح نداشته باشد و خود بیت و مصراع ساختار خاصی داشته باشد که شاعر از عناصر برای تصویر خاص و یا ارائه تمثیل و فضای تشبیه استفاده کرده باشد، جملات توضیحی در آغاز بیت و مصراع را بیان نکرده‌ایم تا با اکتفا کردن به ساختار بیت و مصراع از فضای شعری لذت ببریم.

گاه در برخی از تصاویر برساخته از عناصر در یک بیت و یا مصراع، عنصری نقش اساسی ندارد و از طیف ساختاری فضای مضامین به دور است و نقشی دیگر در جایگاه نحوی بیان می‌کند. در این صورت کوشیده‌ایم از گنجاندن آن عنصر در مجموعه عناصر مربوطه صرف‌نظر کنیم و تنها به عناصر اصلی پردازیم و با عنایت به اینکه صائب در آوردن آن عنصر، تعمدی داشته و سعی کرده است با

ایجاد یک فضای کاملاً متناسب با عناصر، حتی با ارائه یک ترفند هنری، ایهام تناسب و جناس و حسن تعلیل، آن عنصر را در فضای برساخته بگنجانند و ماهیت وجودی آن را برجسته سازد، ما نیز تلاش نموده‌ایم تا در یک گروه عنصری دیگر، عنصر هنری‌ای را ذکر کنیم و آن را در تصویر شاعرانه و ساختار ذهنی مضامین دخیل بدانیم.

برای نمونه بخشی کوچک از دامنه وسیع عنصر حباب — که یکی از عناصر و کلمات اصلی با بسامد بالا در اشعار صائب است — را در ساختار گروهی عناصر بررسی می‌نماییم تا با قدرت و توانایی ذهنی صائب، بیشتر آشنا شویم.

### حباب

حباب، گنبد آب است که روی آب پدید آید و برآمدگی کوچکی است به شکل نیم‌کره که در سطح آب به سبب سقوط چیزی یا آمدن باران و مانند آن ایجاد شود. حباب، سبکبار، سبک‌جولان، سبک‌روح، سبکبال، سبک‌باد، سبک‌سر، سبک‌عقل، تهی‌عقل، بی‌مغز، ساده‌لوح، ساده‌دل، سست‌بنیاد، بادپیما، باددست، ساده، یکدل و تهی‌دست است. حباب، مظهر بادپیمایی، پوچ‌مغزی، سبک‌مغزی، خشک‌مغزی، تنگدلی، ساده‌دلی، تهی‌دستی، تهی‌چشمی، بی‌بصری، ناتوانی، تردامنی، خودنمایی، شوخ‌چشمی، اهل بصیرت بودن، بی‌تعلقی، خانه به دوشی، سست‌بنیادی، کم‌ظرفی و .... است. حباب را به آئینه، آبله، آبگینه، بوستان، بیضه، بیضه فولاد، پیمانه پیراهن، تکمه، تبخال، تاج، جام، چشم، چشم حیران، حقه، خانه در بسته، خیمه، خورشید، خال، خانه تنگ، دل، زورق، سپر، ستاره، سبو، سپهر، شیشه، ظرف، عقده، عرق، غنچه، فانوس، فاک، قصر، قبه، قفل، قدح، قندیل، کلاه، کیسه، کوکب، کفش، کاسه، کاسه‌وارون، کشتی، کدو، گنبد، گره، گوهر، گردون، گوی، مهر، مینا، هستی ناقص و ... مانند و تشبیه می‌کنند. حباب در اشعار صائب از عناصر ایهام‌ساز و در کنار دیگر عناصری چون دریا و آب و کشتی و ... است.

### توضیحات تکمیلی

\* حباب از دل آب دریا در اثر تلاطم آب با کسب باد و هوا، به صورت گوی توخالی و پوچ جدا شده، روی آب شناور می‌شود و سرگردان با حرکت آب و امواج آن، به این سو و آن سو می‌رود و چه بسا هم به وسیله امواج و نسیم و باد می‌ترکد و می‌شکند. حباب، لحظه‌ای چند بر آب دریا دوام نمی‌آورد و با شکست در دل دریا محو می‌شود و بار دیگر از نو از دل دریا ایجاد می‌گردد. از حباب‌های مدور و کروی شکل به چشمان دریا تعبیر می‌شود که دریا به کمک این هزاران حباب، چشم‌مانند می‌بیند. حباب سبک‌مغز و سبک‌سیر که از دریا جدا شده است، خانه و بنای زندگی خود را بر دریا روان می‌سازد که آن هم به سرعت با کوچک‌ترین موج و وزش باد و نسیم فرو می‌ریزد. حباب، آینه کاسه زانو در بغل، در دامن وسیع دریا، سرگردان بر موج سوار می‌شود تا خود را به ساحل برساند و به ساحل نرسیده، می‌شکند. دریای پر جوش و خروش، پر از حباب و موج است. حباب، باد و هوا را در سینه خود حبس می‌کند و خاموش می‌شود و به محض شکستن و به اصطلاح نفس کشیدن، از آن هوا تهی می‌شود. دل و سر و پرده حباب پر از باد و هوا و آب است.

\* حباب شکل گرفته از گرداب در دل گرداب سرگردان می‌شود و به دور خود می‌گردد.

\* حباب از آنجا که پوچ و پر از هوا و باد است، روی آب شناور است، بنابراین به قعر دریا و به صدف ته دریا و گوهر دسترسی ندارد.

حباب دو عنصری

حباب/ باد

... دهان حباب پر از باد است/ عمر حباب در یک نفس به باد می‌رود/ حباب از راست کردن نفس به باد می‌رود/ حباب، باد نخوت در سر دارد/ حباب از پوچ‌گویی،

سر به باد می دهد. / حباب از پوچ گویی، کلاه از دست می دهد. / حباب از باد نخوت،  
افسر از دست می دهد. / حباب از باد نخوت، می شکند. / حباب از باد نخوت، سر از  
دست می دهد. /...

...می دهد صائب حباب از پوچ گویی سر به باد  
از دهن بستن دهان غنچه پر زر می شود  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۲۶۹۹)

زیر گردون حبابی، ز سلیمان تا مور  
هر که را می نگریم باد به دست است اینجا  
(همان: غزل ۴۷۸)

جز اینکه داد سر خویش را به باد حباب  
چه طرف بست ندانم ز پوچ گویی ها؟  
(همان: غزل ۶۷۴)

ز باد نخوت اگر پر شود ز بی مغزی است  
سری که در خم تیغ فناست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)

گر هست در دماغ ترا باد نخوتی  
آماده شکستن خود چون حباب باش  
(همان: غزل ۵۰۳۸)

می دهد صائب حباب از پوچ گویی سر به باد  
با لب خاموش آسوده است از طوفان صدف  
(همان: غزل ۵۱۶۱)

#### حباب/بادبان

...حباب از دامن تر بادبان دارد. /...

... پای سیرم خشک گردید از غرور زهد کاش  
بادبانی چون حباب از دامن تر داشتم  
(همان: غزل ۵۳۴۰)

#### حباب/دریا

... حباب از دریا پهلو تهی می کند / دریا از حباب، هزاران چشم می سازد / چشم  
حباب از دریا، شور بیرون می آید / حباب با نظربازی در دریا سیر می کند / حباب  
روی دریا را یک نظر می بیند / حباب از جست و جوی دریا، سرتا پا چشم است /  
رزق حباب از دریا، چشم تهی است / حباب، چشم دریاست / دریا، پرده چشم  
حباب است / حباب، پرده دار دریاست / چشم حباب از شکوه دریا می ترسد / چشم  
حباب بر روی دریا گشوده می شود / حباب دریا بی الکلیل نیست / خانه حباب بر  
سر دریاست / حباب از دریا چشم می بندد / حباب از دریا سالم بر نمی آید / حباب در



دریا سر به کف دارد / خواب حباب در دریا سبک است / حباب از دریای پر آشوب  
سر می زند / حباب ساده دل روی دریا خانه می سازد / ...

... چند از آمیزش دریای وحدت چون حباب / پرده دار چشم کوتاه بین، نفس باشد ترا؟  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۲۰)

بهر یک دم زندگانی، چون حباب شوخ چشم / می کنی پهلو تهی از بحر بی پایان چرا  
(همان: غزل ۳۸)

از حباب خود هزاران چشم در هر جلوه ای / می کند ایجاد دریا تا ببیند خویش را  
(همان: غزل ۳۸)

با تهی دستی ز فیض سیرچشمی چون حباب / خالی از دریا برون آرم ایاغ خویش را  
(همان: غزل ۸۱)

بحر بی پایان چه بال و پر گشاید در / دل نکرد از گریه خالی حلقه ماتم مرا  
(همان: غزل ۸۳)

در قلمی که نیست سر نوح در حساب / همچون حباب، کسب هوا می کنیم ما  
(همان: غزل ۷۸۰)

سالم کسی از بحر جهان چون به در آید؟ / شورست، اگر چشم حباب است در اینجا  
(همان: غزل ۸۰۱)

در قلم می همچو حباب است دل ما / از خانه به دوشان شراب است دل ما  
(همان: غزل ۸۱۹)

#### حباب / رود

... حباب اسباب رود را بر نمی تابد / چشم حباب به جوی دیگران می تپد / ...

... جلوه فانوس دارد پرده چشم حباب / عکس رخسار تو تا در جویبار افتاده است  
(همان: غزل ۱۱۲۴)

راز عشق از پرده دل عاقبت بیرون فتاد / خانه تنگ حباب اسباب جیحون برنتافت  
(همان: غزل ۱۳۶۴)

می پرد دیده به جوی دگرانش چو حباب / روزی هر که نه از قوت بازو باشد  
(همان: غزل ۳۴۵۹)

#### حباب / سیل

... حباب چشم تحسین سیل است / سیل فرصت چشم گشودن را به حباب نمی دهد /

حباب مانع از سفر سیل نمی شود/ حباب از سیلاب محابا ندارد/ ...

... ملک ویران مرا برگ و نوای شکر نیست / ورنه هست از هر حبایی چشم تحسین سیل را  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۱۱۱)

عمر چون سیل به این سرعت اگر خواهد رفت / فرصت چشم گشودن به حبایی نرسد  
(همان: غزل ۳۴۲۵)

مانع نمی شود ز سفر سیل را حباب / سالک حذر ز آبله پایبی نمی کند  
(همان: غزل ۴۲۱۳)

من که از خانه به دوشان جهانم چو حباب / از گران سنگی سیلاب محابا چه کنم  
(همان: غزل ۵۶۷۴)

#### حباب/ گهر

... حباب پر گهر نیست / رزق حباب از گهر، آه حسرت است/ از حباب پوچ، گهر  
به دست نمی آید / حباب در پرده گهر ندارد / از حباب، طلب گهر نمی کنند / از حقه  
حباب، گوهر بیرون نمی آید / ز حباب، حال گوهر غلطان نمی پرسند / ...

... از تماشا دیده هر کس که بر عبرت بود / از حباب پوچ گوهرها بیرون می آورد  
(همان: غزل ۲۳۹۴)

دل صاحب نظران را به تغافل مشکن / کاین حبایی است که در پرده گهرها دارد  
(همان: غزل ۳۳۰۱)

طلب گوهر شهوار نماید ز حباب / هر که حق را ز سرپرده امکان جوید  
(همان: غزل ۳۶۵۸)

چشمی که ساخت سرمه عبرت منورش / از حقه حباب بیرون گوهر آورد  
(همان: غزل ۴۰۷۰)

نیست صائب زاهد بی مغز را از دل خبر / از حباب پوچ حال گوهر غلطان مپرس  
(همان: غزل ۴۸۴۰)

#### حباب/ نسیم

... حباب از نسیم سر به جای پا می گذارد/ از نسیمی رخنه در حباب می افتد/ ...

... گوشه چشمی ز ساقی تنگ طوفان را بس است / از نسیمی می گذارد سربه جای پا حباب  
(همان: غزل ۱۷۰)

چون حباب پوچ از پاس نفس غافل مشو / کز نسیمی رخنه افتد در حصار زندگی  
(همان: غزل ۶۷۲۲)

حباب/ هوا

... حباب هوای پوچ بر سر دارد/ عنان حباب به دست هواست/ حباب دامن هوا را فرو نمی‌گذارد/ هوا زود از سر حباب بیرون می‌رود / حباب از هوای خود آزار می‌بیند / حباب از هوا، تر است / حباب از هواجویی، در یک نفس فانی می‌شود/ حباب پی کسب هواست/ حباب بر سر هوا دارد/ دل حباب، اسیر هواست/ هوای خانه، حباب را از هم می‌ریزد/ از هوا چشم‌گشایش دارد/ حباب خانه‌خراب هوای خویش است/ حباب از هوای خود تر است/ حباب از پی کسب هوا برمی‌خیزد / دشمن حباب، هوای درون خانه حباب است/ حباب از هوای خود خطر دارد/ حباب کسوت هوا در سر دارد/ حباب، از سر، هوای پوچ را بیرون می‌کند/...

... می‌دهم عرض به دشمن گره مشکل خویش از هوا چشم‌گشایش چو حباب است مرا  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۵۱۴)

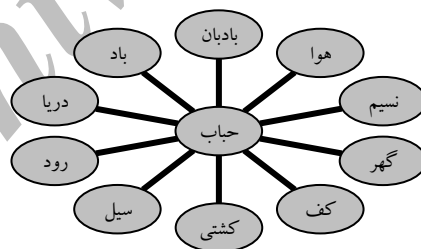
از سر هوای پوچ برون چون حباب کن چون موج در میانه دریا کمر گشا  
(همان: غزل ۷۵۱)

برون کن از سر نخوت هواپرستی را که چون حباب کند خانه‌ها خراب هوا  
(همان: غزل ۶۶۶)

صائب به روی دست سر خویش دیده‌ایم تا چون حباب دل به هوا بسته‌ایم ما  
(همان: غزل ۷۷۴)

حباب‌وار سر فردی از جهان دارم بر آن سرم که کنم در سر هوای شراب  
(همان: غزل ۹۰۵)

پیوسته از هوای خود آزار می‌کشم در خانه است دشمن من فرش چون حباب  
(همان: غزل ۹۱۴)



نمودار ۱- حباب دو عنصری

\*\*\*

### حباب سه عنصری

#### حباب/باد/گره

...حباب، گره بر باد می‌زند / باد، گره در دماغ حباب دارد / بادِ گره دماغ حباب، سر حباب را به باد می‌دهد / گره پوچ حباب، از باد خطر ندارد /...

... خواهد حباب وار سرت را به باد داد این باد نخوتی که گره در دماغ توست  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۱۹۴۶)

مانند حباب آن که ندارد به گره هیچ از باد مخالف چه خطر داشته باشد  
(همان: غزل ۴۳۹۶)

هر دم از شوق عدم ناله و فریاد زخم نه حبابم که گره بیهده بر باد زخم  
(همان: غزل ۵۶۶۶)

#### حباب/باد/هوا

... هوا در پرده بیگانگی دارد ترا صائب تهی از باد نخوت کن سر خود چون حباب اینجا  
(همان: غزل ۳۱۲)

بر باد می‌دهد سر بی مغز چون حباب هر کس برای کسب هوا سیرمی‌کند  
(همان: غزل ۴۱۹۲)

از راست کردن نفسی می‌رود به باد هر سر که چون حباب اسیر هوا بود  
(همان: غزل ۴۲۴۰)

#### حباب/دریا/در

... دریا از نازک مزاجی در، سربسته نفس می‌شکند / ...

... سربسته چون حباب نفس می‌کشد محیط از بس مزاج آن در شهوار نازک است  
(همان: غزل ۱۹۰۹)

#### حباب / دریا / ساحل

... حباب ، دریای بی ساحل را نمی‌تواند بر سرکشد / حباب از دریا، درست بر ساحل نمی‌افتد / ...

... چون حباب از روی دریا دیده من روشن است می‌زند در چشم، خاک اندیشه ساحل مرا  
(همان: غزل ۱۵۹)

ساحلی جز دست‌شستن نیست از جان چون حباب از تهی مغزی به دریای شراب افتاده را  
(همان: غزل ۲۰۳)

دل درست ز دنیا نمی‌توان بردن  
ز بحر چون به کنار اوفتد حباب درست؟  
(صائب. ۱۳۷۰: غزل ۱۷۸۱)

چندین هزار جامه بدل کرد هر حباب  
دریای بیکران حقیقت همان که هست  
(همان: غزل ۲۰۳۱)

ز من می‌رس کز این بحر بی‌کنار چه دیدی  
که چشم‌پسته ازین بحر چون حباب گذشتم  
(همان: غزل ۵۹۶۱)

#### حباب / دریا / صدف

... صدف نه‌ایم که باشیم مستِ خوابِ گران  
حباب قلزم عشقیم خواب ما سبک است  
(همان: غزل ۱۶۹۸)

#### حباب / دریا / طوفان

... ز طوفان حوادث با سبک‌مغزی نیم غافل  
حباب‌آسا درین دریا به کف دارم سر خود را  
(همان: غزل ۳۵۷)

هر که زین دریای پر آشوب سر زد چون حباب  
تاج و تخت خویش را تسلیم طوفان کرد و رفت  
(همان: غزل ۱۳۷۴)

مراسم که چشم‌رهایی ز بحر خونخواری  
که هر حباب در او پرده‌دار طوفانی است  
(همان: غزل ۱۷۷۲)

از تنور هر حبابی سرکشد طوفان نوح  
چون به دریا رو نهاد چشم محیط‌افشان من  
(همان: غزل ۶۱۳۶)

#### حباب / دریا / غرقه

... غرقه دریای وحدت از دویینی فارغ است  
خیمه لیلی بود در دیده مجنون حباب  
(همان: غزل ۸۷۱)

#### حباب / دریا / غواص

... دیده حسرت غواص نفس‌باخته‌ای است  
هر حبابی که درین قلزم خون جلوه‌گرست  
(همان: غزل ۸۷۱)

#### حباب / دریا / قطره

... از نزول قطره، از دریا حباب بیرون می‌آید!..

... در ته پیراهن هستی نگنجم چون حباب  
قطره ناچیز خود را تا به دریا دیده‌ام  
(همان: غزل ۵۳۰۴)

حباب / دریا / کشتی

... هزار بار گر افتم زجای برخیزم  
 به بحر کشتی من آشناست همچو حباب  
 (صائب ۱۳۷۰: غزل ۹۰۲)

حباب/دریا/گرد

... درین وحدت سرا هم چشم دارد سرمه خاصی  
 حباب بحر وحدت چشم بر گرد گنه دارد  
 (همان: غزل ۲۹۴۱)

حباب/ دریا/ گرداب

... از محیط آفرینش هر که سر زد چون حباب  
 می زند یک دور چون گرداب و از خود می رود  
 (همان: غزل ۲۶۴۸)

درین دریای پر آشوب پنداری حبابم من  
 که در هر گردش چشمی به گرداب فنا افتم  
 (همان: غزل ۵۵۰۷)

چه خواهم کرد با گرداب این بحر خطر صائب  
 چو من از گردش چشم حبابی صد خطر دارم  
 (همان: غزل ۵۵۴۸)

حباب/ دریا / گره (عقده)

... گره حباب در دریا آسان باز می شود/ حباب، گره دل دریاست / حباب گره خاطر

دریاست / از حباب گره در کار دریا می افتد / حساب نمی تواند دریا را در گره بندد / ..

... نباشد سخت گیری در گهر اهل سخاوت را  
 گره واگردد از دل چون حباب آسان درین دریا  
 (همان: غزل ۴۷۲)

اگر چه بر دل دریاست بار، عقده من  
 خوشم که عقده ام آسان گشاست همچو حباب  
 (همان: غزل ۹۰۲)

محیطی را حبابی چون تواند در گره بستن  
 نگنجد در نظر حسنی که بی اندازه می افتد  
 (همان: غزل ۲۸۲۸)

ندارم در گره چیزی که ارزد بی قراری را  
 درین دریای پرشورش حباب ساکنی دارم  
 (همان: غزل ۵۵۶۹)

حباب/ دریا/ گهر

... دریای پاک گهر خصومتی با حباب ندارد / حباب از سر دریای گوهر به یک ایما

برمی خیزد / رزق حباب از دریای پر گهر، دست تهی است / در دریای پر گهر، از حباب

آسان می‌توان گذشت/ دریای گوهر، پر از چشم تھی حباب است/ دریای پاک گوهر،  
هم کاسه حباب است/ دریای گوهرخیز از حباب افسر می‌کند/ حباب از ترک سر در  
یک نفس، دریای گوهر می‌شود/ حباب، دریای گوهر زیر دامن دارد/ حباب دریا  
بی گهر است / حباب گرانی بر دریای گوهر ندارد / حباب با خالی کردن سر از فکر  
پوچ از وصل دریا گهر می‌شود/ حباب از سبک روحی، تاج دریای گوهر می‌شود/...

... نیست بحر پاک گوهر را خصومت با حباب از هوای خود خطر دارد درین دریا حباب  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۸۷۰)

چيست دنیا تا ازو اهل بصیرت نگذرند؟ از سر بحر گهر خیزد به یک ایما حباب  
(همان: غزل ۸۷۰)

نیست جیب و دامنی خالی ز فیض بحر پیش اهل دل بود پر گوهر مکنون حباب  
(همان: غزل ۸۷۱)

می‌دهد گوهر عوض، دریا سر بی مغز را گر نبازد سردرین سودا، بود مغیون حباب  
(همان: غزل ۸۷۱)

آن حبابم که درین بحر گهر آن سر پوچ است کلاهی که مر است  
(همان: غزل ۲۲۵۹)

هم چشم حبابم که ازین بحر گهرخیزد ییر از سخن پوچ ندارم به دهان هیچ  
(همان: غزل ۲۲۸۰)

می‌دهد اهل نظر را بر سر خود عشق جای از حباب این بحر گوهرخیز افسر می‌کند  
(همان: غزل ۲۵۵۴)

چو آید در سخن لعل لب سنجیده گفتارش ز بی مغزی گهر بر روی دریا چون حباب افتد  
(همان: غزل ۲۷۹۷)

حباب از ترک سر در یک نفس دریای گوهر شد خوشا مستی که در میخانه بی دستار می‌گردد  
(همان: غزل ۲۸۴۴)

به سیر چشمی من گوهری نداشت محیط ز چشم شور تھی چشم چون حباب شدم  
(همان: غزل ۵۷۲۷)

### حباب/ دریا/ لنگر

... حباب با خرقة از سر انداختن به دریای گران لنگر واصل می‌شود/...

... از گرانی بار بر دریا چو لنگر نیستیم از سبک روحی سبک پاییم ما همچون حباب  
(همان: غزل ۸۷۲)

- بحر لنگر دار ما را نیست پروای حباب / این سبک‌مغزان عبث سر در سر ما کرده‌اند  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۲۴۸۱)
- در این بحر گران لنگر حبابی می‌شود واصل / که از سر خرقه خود را سبک‌روحانه اندازد  
(همان: غزل ۳۰۰۱)
- چند سرگردان در این دریای بی‌لنگر شدن؟ / چون حباب از پرده‌ای در پرده دیگر شدن  
(همان: غزل ۶۰۶۹)
- بر خاطر لطیف بزرگان مشو گران / لنگر در این محیط به قدر حباب کن  
(همان: غزل ۶۳۹۲)

### حباب/دریا/ موج

- ... دریا از حباب و موج، تاج و کمر دارد/ موج دریا در حل حباب تردست است / موج  
دریا، کلاه سر حباب را می‌رباید/ دریای روشن، با حباب و موج دشمن است/ دریا به  
موج و حباب، دل نمی‌بندد/ موج و حباب، دریا را تیره می‌کند/ موج دریا در دل حباب  
نمی‌گنجد/ موج دریا کمر در شکستن حباب بسته است/ حباب از موج دریا می‌شکافد/  
موج و حباب، تاج و کمر از دریا می‌یابند/ حباب موج، خرج دریا می‌شود/...
- ... از حباب و موج، دریا می‌دهد تاج و کمر / بر سراین خرقه صدپاره لرزیدن چرا  
(همان: غزل ۴۱)
- خانه‌آرایی نمی‌آید ز من همچون حباب / موج بی‌پروای دریای حقیقت کن مرا  
(همان: غزل ۱۷۱)
- پیش هر موج سپر انداختن لازم بود / در محیط آفرینش چون حباب افتاده را  
(همان: غزل ۲۰۳)
- عَلَم را کثرت لشکر نگرده پرده وحدت / زیکتایی نیندازد حباب و موج دریا را  
(همان: غزل ۳۳۵)
- شکسته تا نشوی چون حباب هیهات است / که همچو موج کشتی در کنار، دریا را  
(همان: غزل ۵۸۹)
- در قلم می‌که موج بود تیغ آبدار / از سرگذشت خویش چه گوید حباب ما  
(همان: غزل ۷۵۲)
- از مرگ و زندگانی ما عشق فارغ است / دریا دلی به موج و حبابش نبسته است  
(همان: غزل ۱۹۵۲)



حباب/ دریا/ نسیم

... حباب در دریا از نسیم شکفته می‌شود/ حباب بررخ دریا، از نسیم بیضه می‌بندد/...

... از نسیمی می‌شود بنیاد ما زیر و زیر بحر هستی را حباب خانه بردوشیم ما  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۲۷۹)

مرا تعین ناقص ز بحر دارد دور بقای من به نسیم فناست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)

بر رخ بحر از نسیم آه سرد من، حباب سخت تر صد پیرهن از بیضه فولاد بست  
(همان: غزل ۱۲۰۸)

مرا دلی است درین بحر نیلگون چو حباب که از نسیم تزلزل شکفته می‌گردد  
(همان: غزل ۳۷۰۲)

حباب/ دریا/ نهنگ

... غزال چشم توره بر پلنگ می‌گیرد حباب بحر تو باج از نهنگ می‌گیرد  
(همان: غزل ۳۷۹۹)

حباب/ دریا/ هوا

... حباب، هوادار دریاست/ حباب، سر هوای دریا دارد/ حباب با ترک هوا، دریا می‌شود/ حباب با ترک هوا، با دریا یکی می‌شود / ترک هوا حباب را به دریا می‌رساند/ حباب در دریا کسب هوا می‌کند / حباب از دریا کسب هوا می‌کند / شغل حباب در دریا کسب هواست/ حباب غیر از کسب هوا، کاری در دریا ندارد/ حباب مقید کسب هوا، از دریا جدا می‌گردد/ حباب با بیرون کردن هوا از سر، هم پیراهن دریا می‌شود / حباب برای کسب هوا، سر از دریا بیرون می‌کند/ حباب با کسب هوا از دریا دور می‌شود/ حباب برای کسب هوا، خانه از دریا جدا می‌سازد/ حباب از هوای دریا، کله گوشه بر دریا می‌شکند/ حباب به هوای دل، سر از دریا بیرون می‌زند و باز به دریا می‌رود/ حباب از هوای خود در دریا خطر دارد/ هوای حباب، پرده بیگانگی با دریا می‌اندازد/ هوای حباب، مانع از آمیزش با دریا می‌شود/...

... تا کسی دریا تواند گشتن از ترک هوا  
چون حباب پوچ در بند نفس باشد چرا  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۳۴)

نیست بحر پاک گوهر را خصومت با حباب  
از هوای خود خطر دارد درین دریا حباب  
(همان: غزل ۸۷۰)

گر چه ما را نیست وزنی در نظرها چون حباب  
قدر ما این بس که دریا را هواداریم ما  
(همان: غزل ۲۶۸)

تا کی از کسب هوا در بحر شورانگیز عشق  
هر نفس خواهی دریدن پرده خود چون حباب  
(همان: غزل ۸۷۱)

در محیط آفرینش چون حباب شوخ چشم  
شغل ما سرگشتگان کسب هوایی بیش نیست  
(همان: غزل ۱۲۸۸)

اگر چه هستی ما چون حباب یک نفس است  
دل پر آبله بحر از هواپرستی ماست  
(همان: غزل ۱۶۵۹)

سر برنیارم چو حباب از دل محیط  
صائب مرا به کسب هوا احتیاج نیست  
(همان: غزل ۲۰۳۶)

گر در میان هوا چو حبابت نمی گرفت  
دریا به هیچ و پوچ حسابت نمی گرفت  
(همان: غزل ۲۱۰۳)

در این محیط به همت کم از حباب مباحش  
نظر بلند چو شد دامن هوا بگذار  
(همان: غزل ۴۶۸۹)

#### حباب/رود/کشتی

... با کمال نازکی افکار ما بی مغز نیست  
هر حبابی کشتی نوحی است در جیحون ما  
(همان: غزل ۲۹۳)

#### حباب/ ساحل/ کشتی

... کشتی حباب به ساحل نمی رسد/...  
... رهرو ز فکر پوچ به منزل نمی رسد  
... زینسان که موج حادثه دنبال ما گرفت  
یک کشتی حباب به ساحل نمی رسد  
(همان: غزل ۴۰۹۴)

چون کشتی حباب به ساحل نمی رسیم  
(همان: غزل ۵۸۹۸)

#### حباب/ سنگ/ نسیم

... نسیم، سنگ حباب می گردد/...

... نسیمی می تواند سنگ گردیدن حبابم را  
چه بر خود از شکست شیشه من سنگ می بالد؟  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۳۱۳۷)

حباب / سنگ / هوا

هوا، سنگ شیشه حباب است.../

... بر شیشه حباب، هوا سنگ می شود  
دارد خطر زسایه خود شیشه بار دل  
(همان: غزل ۵۲۶۵)

حباب / سیل / گره

... سیلاب گره حباب را باز نمی کند.../

... نیم ز خانه خرابی، حباب وار غمین  
که از دلم گرهی باز می کند سیلاب  
(همان: غزل ۹۰۷)

حباب / سیل / هوا

حباب، خانه پردازتر از سیل، هوایی دارد.../

... هوای خانه می ریزد ز یکدیگر حبابم را  
نفس بیهوده در ویرانی ام سیلاب می سوزد  
(همان: غزل ۳۰۲۸)

تو غم خانه بی صاحب خود خور که حباب  
خانه پردازتر از سیل، هوایی دارد  
(همان: غزل ۳۳۲۷)

حباب / صدف / گهر

... صدف گهر از تهی مغزی، حباب می شود / حباب چون صدف، گهر در میان ندارد.../

... گوش سنگینی، بصر کندی، زبان لکنت گرفت  
این صدف های گهر شد از تهی مغزی حباب  
(همان: غزل ۸۶۵)

کسی که پاس نفس چون حباب نتواند  
همیشه چون صدف هرزه خند بی گهرست  
(همان: غزل ۱۶۸۰)

حباب از بی دهانی می کشد خمیازه حسرت  
ز گوهر دانه باید چون صدف هر کس دهن دارد  
(همان: غزل ۲۹۳۳)

از گفت گوی پوچ ندارد حباب هیچ  
از خامشی صدف به گهر زود می رسد  
(همان: غزل ۴۰۸۱)

آه که از چله خانه صدف آخر  
گوهر من پوچ چون حباب برآمد  
(همان: غزل ۴۵۰۶)

از صدف ترسم برآید پوچ مانند حباب      می خورد از بس دل خود گوهر شهوار من  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۶۱۲۰)

لب ببند از گفت گوی پوچ مانند حباب      چون صدف کن گوهر سیراب را گردآوری  
(همان: غزل ۶۶۹۳)

### حباب / غواص / گهر

... نیست زان گوهر نایاب کسی را خبری      چشم غواص تهی تر ز حباب است اینجا  
(همان: غزل ۴۷۷)

### حباب / گره / هوا

... عقده حباب اسیر هواست / ...

... می دهم عرض به دشمن گره مشکل خویش      از هوا چشم گشایش چو حباب است مرا  
(همان: غزل ۵۱۴)

با شوخ دیدگان هوس آشنا نیم      چون عقده حباب اسیر هوا نیم  
(همان: غزل ۵۹۰۵)

چند بتوان عقده در کار نفس زد چون حباب      این بنا را چند بر پا از هوا دارد کسی  
(همان: غزل ۶۷۰۱)

### حباب / گهر / هوا

... وصل گوهر با کسب هوا یک جا برای حباب جمع نمی شود / ...

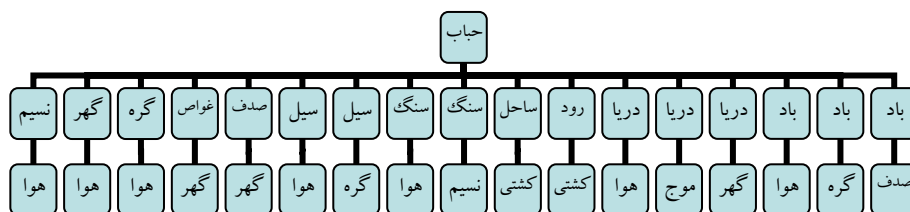
... از تهی دستی شکایت می کند بی جا حباب      وصل گوهر جمع با کسب هوا کی می شود؟  
(همان: غزل ۲۷۳۰)

### حباب / نسیم / هوا

... حباب اسیر هوا، بازیچه نسیم است / ...

... دل بسته هوا به نسیمی فتد ز پا      کوتاهی حیات حباب از سیکسری است  
(همان: غزل ۲۰۰۴)

بازیچه نسیم شود کاسه سرش      هر دل که چون حباب اسیر هوا بود  
(همان: غزل ۴۲۳۹)



نمودار ۲- حباب سه عنصری

\*\*\*

حباب چهار عنصری

حباب/ابر/صدف/گهر

... نمی‌کنم چو صدف دست پیش ابر دراز      که گوهرم دل بی‌مدعاست همچو حباب  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۹۰۲)

حباب / باد/ ساحل/ کشتی

... آه سردی کشتی دل را به ساحل می‌برد      در گره دارد زخود باد مراد اینجا حباب  
(همان: غزل ۱۷۰)

حباب / باد / گره / هوا

... به باد داد هوا صد هزار سر چو حباب      چه می‌زنی به گره هر نفس هوا ای دل  
(همان: غزل ۵۲۵۶)

حباب/ بادبان/ ساحل/ کشتی

... سفینه از مدد بادبان رسد به کنار      به روی کشتی می‌جلوه حباب خوش است  
(همان: غزل ۱۶۹۲)

حباب/بادبان/ کشتی/ لنگر

... دامان بادبان توکل گرفته‌ایم      در زورق حباب به لنگر نشسته‌ایم  
(صائب ۱۳۷۰: ۵۸۵۲)

حباب/ دریا / رشته / گره (عقده)

... پرده بیگانگی در بحر وحدت محو بود      رشته مو از حباب این عقده مشکل نداشت  
(همان: غزل ۱۳۳۹)

حباب/ دریا /رود/ گهر

... تاج دریای گهر شد از سبک‌رو حی حباب  
چون زخود گشتی تهی اندیشه از جیحون مکن  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۶۱۰۸)

حباب/ دریا /ساحل/ قطره

... محیط قطره نتواند شدن چشم حباب من  
ز من احوال این دریای بی‌ساحل چه می‌پرسی  
(همان: غزل ۶۷۸۹)

حباب/ دریا /ساحل/ کشتی

... کشتی نوح است ناامید ز ساحل  
سالم ازین بحر چون حباب برآید  
(همان: غزل ۴۵۰۸)

حباب/ دریا /ساحل/ کف

... خشک‌مغزانی که نشکستند خود را چون حباب  
چون کف دریا و بال دامن ساحل شدند  
(همان: غزل ۴۱۰۸)

حباب/ دریا /ساحل/ موج

... ای بحر از حباب نظر باز کن بسین  
کاین موج بی‌قرار به ساحل چه می‌کند  
(همان: غزل ۴۲۲)

موج و حباب تاج و کمر از محیط یافت  
ما همچنان به دامن ساحل نشسته‌ایم  
(همان: غزل ۵۸۵۵)

سزای توست حباب آستین‌فشانی موج  
ترا که گفت سر از بحر بیکران برکن  
(همان: غزل ۶۳۵۸)

تاج و کمر چو موج و حباب است ریخته  
در هر کناره‌ای ز محیط سخای تو  
(همان: غزل ۶۵۶۴)

حباب/ دریا /ساحل/ ورطه

... از ورطه‌ای که کشتی ما بر کنار رفت  
دریا خطر ز گردش چشم حباب داشت  
(همان: غزل ۲۰۷۴)

حباب/ دریا /صدف/ گهر

... دست خالی در محیط مایه‌دار عشق نیست  
هر حباب او به گوهر چون صدف آستن است  
(همان: غزل ۱۰۵۸)

نیست کارش خودنمایی پیش دریا چون حباب  
گر چه مغزی همچو گوهر در کدو دارد صدف  
(همان: غزل ۱۵۵۹)

حباب / دریا / طوفان / گره

... مرا افکنده رخسار عرفناکش به دریایی  
که دارد هر حبابش در گره طوفان خودرایی  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۶۸۱۰)

حباب / دریا / طوفان / موج

... درین طوفان که موج از دیر جنبیدن خطر دارد  
حباب ساده دل بر روی دریا خانه می سازد  
(همان: غزل ۲۸۰۹)

حباب / دریا / غواص / گهر

... غواص از یگانگی بحر غافل است  
ورنه حباب، بی گهر شاهوار نیست  
(همان: غزل ۲۰۴۵)

حباب / دریا / قطره / گره

... حباب در گره قطره سیر دریا می کند / ...  
... سیر محیط در گره قطره می کنم  
تا چون حباب دیده من باز کرده اند  
(همان: غزل ۴۱۴۷)

گریه چندین عقده مشکل به کار دل فزود  
از نزول قطره از دریا حباب آید برون  
(همان: غزل ۶۱۵۵)

حباب / دریا / قطره / موج

... دریا به قطره، از موج و حباب، کلاه و کمر می دهد / ...  
... در پیش قطره چون سپر اندازد از حباب  
موجی که زد به قلزم پرشور پشت دست  
(همان: غزل ۲۰۱۲)

بحر سخاوتم که به هر قطره وقت جوش  
از موجه و حباب کلاه و کمر دهم  
(همان: غزل ۵۸۴۹)

حباب / دریا / کشتی / لنگر

... هر نفس در عالمی جولان کند همچون حباب  
کشتی بی لنگر ما را درین دریا مجو  
(همان: غزل ۶۵۰۰)

حباب / دریا / کشتی / موج

... زورق ما گر چه شد یکرنگ دریا چون حباب  
همچنان اندیشه از موج خطر داریم ما  
(همان: غزل ۲۷)

حباب/ دریا/ کشتی/ هوا

... حباب کسب هوا می کند ز بی بصری در این محیط که کشتی نوح در خطر است  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۱۶۷۷)

هواجویی که کشتی در محیط باده اندازد سرخود در سر می می کند همچون حباب آخر  
(همان: غزل ۴۶۵۶)

حباب/ دریا/ کف/ موج

... هر کف پوچی ز دریای پر آشوب جهان چون حباب و موج صد تاج و کمر دارد به یاد  
(همان: غزل ۲۳۲۱)

حباب/ دریا/ گرد/ مهره گل

... هر حبابی مهره گل گردد از گرد گناه بحر رحمت از کرم شوید چو دامان مرا  
(همان: غزل ۱۶۳)

حباب/ دریا/ گرداب/ موج

... چند در گرداب سرگردان بگردم چون حباب می کشم چون موج میدان و به دریا می زنم  
(همان: غزل ۵۳۹۹)

حباب/ دریا/ گره/ گهر

... دریای گوهر، از حباب پوچ، گره دارد/ از کسب هوا، عقده در کار حباب در دریا می افتد...  
... نباشد سختگیری در گهر اهل سخاوت را گره وا گردد از دل چون حباب آسان درین دریا  
(همان: غزل ۴۷۳)

عقده زود از جبهه اهل کرم وا می شود از حباب پوچ دریای گهر دارد گره  
(همان: غزل ۶۵۹۵)

حباب/ دریا/ گره/ موج

... موج دریا گر چه تردست است در حل حباب درگشاد عقده ها دست دگر داریم ما  
(همان: غزل ۲۷۰)

چو موج صیقل دریا چو می توانم شد گره چرا به دل بحر چون حباب شوم  
(همان: غزل ۵۷۷۹)

حباب/ دریا/ گره (عقده)/ هوا

... گشوده شد ز هوای محیط، عقده من خوشا سری که در او این هواست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)



آن حبابم که درین بحر ز بی مغزی‌ها عقده در کار من از کسب هوا افتاده است  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۱۵۲۸)

برون ز بحر گهر می‌رود به دست تهی حباب‌وار گره هر که بر هوا زده است  
(همان: غزل ۱۷۵۳)

نشد چشم پریشان گرد من سیر از هواجویی مکرر گرچه زین دریا حباب‌آسا گره خوردم  
(همان: غزل ۵۵۳۰)

#### حباب / دریا / گهر / هوا

... در دریای گوهر، هوا، خانه حباب را بر سرش خراب می‌کند / حباب با سر پر از  
هوا، کلاه گوشه بر دریای پرگهر، می‌شکند / در دریای گهر، حباب از هواجویی، نفس  
به هیچ و پوچ صرف می‌کند / ...

... نیست بحر پاک گوهر را خصومت با حباب از هوای خود خطر دارد در این دریا حباب  
(همان: غزل ۸۷۰)

از هواجویی درین دریای گوهر چون حباب بر سرمن خانه را آخر هوای خانه ریخت  
(همان: غزل ۹۳۲)

کلاه‌گوشه به دریای پرگهر شکند سرش که پر زهوای تو چون حباب شود  
(همان: غزل ۳۹۷۴)

برآرد سر از جیب دریای گوهر دهد چون حباب آنکه سر در هوایش  
(همان: غزل ۵۰۹۶)

از هوای گوهر یکتای آن بحر محیط جنت در بسته دارد هر حبابی در میان  
(همان: غزل ۶۰۰۵)

در این محیط گهر، چند از هواجویی به هیچ و پوچ نفس صرف چون حباب کنی  
(همان: غزل ۶۸۹۷)

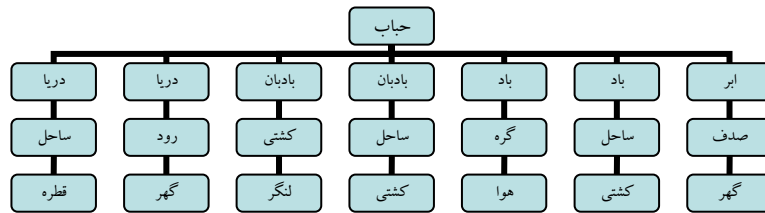
#### حباب / دریا / مد / موج

... درین محیط که هر موج مد احسانی است تلاش باختن سر، بجاست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)

#### حباب / دریا / موج / هوا

... از سر هوای پوچ برون چون حباب کن چون موج در میانه دریا کمر گشا  
(همان: غزل ۷۵)

گر چه در دریای وحدت نیست موج انقلاب در سر هر کس هوایی چون حباب افتاده است  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۱۱۲۲)



نمودار ۳- حباب چهار عنصری

\*\*\*

### حباب پنج عنصری

حباب/ دریا/ خاشاک/ گهر/ موج

... هست گوهر از حباب افزون درین دریا و من

خار و خس چون موج بی پروا کنم گردآوری  
(همان: غزل ۶۶۹۵)

حباب/ دریا/ رشته/ گهر/ موج

... رشته گوهر شود موجی که واصل شد به بحر

گفت گوی پوچ چندین ای حباب از بهر چیست  
(همان: غزل ۱۲۳۷)

حباب/ دریا/ ساحل/ کشتی / ورطه

... از ورطه‌ای که کشتی ما بر کنار رفت

دریا خطر زگردش چشم حباب داشت  
(همان: غزل ۲۰۷۴)

حباب/ دریا/ ساحل/ کشتی / هوا

... هوای ساحل از سر چون حباب پوچ بیرون

که چندین کشتی نوح است سرگردان در این دریا  
(همان: غزل ۴۷۳)

حباب/ دریا/ ساحل/ ناخدا/ هوا

... به غیر قطع نفس نیست ساحلی ما را

هوا به کشتی ما ناخداست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)

حباب/ دریا/ سیل/ گهر/ هوا

... درین دریای گوهر آن حباب سست بنیادم

که سیلابم به منزل از هوای خانه افتاده  
(همان: غزل ۶۶۰۸)

حباب / دریا / صدف / کف / گهر

... تو ظاهرین کف از بحر و صدف می بینی از گوهر  
وگر نه هر حبابی یوسفی در پیرهن دارد  
(صائب: ۱۳۷۰: غزل ۳۷۳۸)

حباب / دریا / صدف / گهر / موج

... چو موج مگذر ازین بحر سرسری زنهار  
که چون صدف زگهر یک حباب خالی نیست  
(همان: غزل ۱۸۱۳)

حباب / دریا / قطره / گره / هوا

... چگونه قطره من عاجز هوا نشود  
که بحر را ز هوا عقده هاست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)

حباب / دریا / کشتی / لنگر / موج

... در چنین بحری که موجش می رباید کوه را  
کشتی بی لنگر خود چون حباب افکنده ایم  
(همان: غزل ۵۴۶۰)

حباب / دریا / کف / گهر / هوا

... در این دریا که باشد هر کفش مثنی پر از گوهر  
نگشتی چون حباب پوچ از کسب هوا غافل  
(همان: غزل ۵۲۴۲)

حباب / دریا / گهر / قطره / هوا

... چگونه قطره من عاجز هوا نشود؟  
که بحر را ز هوا عقده هاست همچو حباب  
(همان: غزل ۹۰۲)

حباب / دریا / گره / گهر / هوا

... برون ز بحر گهر می رود به دست تهی  
حباب وار گره هر که بر هوا زده است  
(همان: غزل ۱۷۵۳)

حباب / دریا / گره / نسیم / هوا

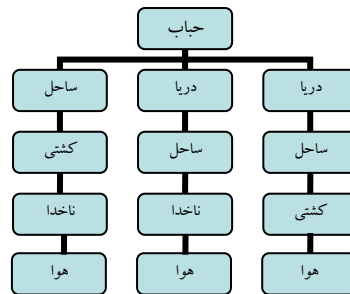
... چون حباب این عقده کز کسب هوا در کار توست  
از نسیمی عین دریا می شود غمگین مباش  
(همان: غزل ۴۸۸۰)

حباب / دریا / گهر / لنگر / موج

... لنگری کو تا چو گوهر جمع سازم خویش را  
چون حباب و موج تا کی خرج این دریا شوم  
(همان: غزل ۵۴۳۰)

حباب/ ساحل/ کشتی/ ناخدا/ هوا

...به غیر قطع نفس نیست ساحلی ما را هوا به کشتی ما ناخداست همچو حباب  
(صائب ۱۳۷۰: غزل ۹۰۲)



نمودار ۴- حباب پنج عنصری

\*\*\*

### نتیجه

افق دید صائب، وسیع و دورنگر، زاویه دید او ظریف و پرتیف و خلاقیت هنری و ادبی از او شاعری چند بعدی ساخته است. او به یاری قدرت تخیل و احساس لطیف شاعری و چاشنی ملیح و حیاتی افق و زاویه دید، چنان تاروپود اشعارش را به هم می‌تند که کمتر شاعری توان آن را دارد.

صائب در گزینش و چینش واژه‌های تک تک ابیات خود (جز مواقعی بسیار کم و نادر) به عمد دایره واژگانی را برمی‌گزیند که در یک طیف وسیع تناسب لفظی و معنایی، افزون بر بیان مفاهیم و معانی و القای اندیشه‌های درونی ناشی از ژرف‌نگری و نکته‌سنجی، جلوه‌های زیباشناختی خاصی از دیدگاه علم بیان و بدیع دارد.

توجه بیش از اندازه به تناسب و مراعات‌النظیر و جناس و ایهام و برقراری روابط بین واژگان ابیات و در نتیجه جمع‌آوری مجموعه‌ای از عناصر مضمون‌ساز در گروه‌ها و دسته‌های چند عنصری و در نهایت تکرار و بسامد بالای آن، یکی از وجوه تمایز او با دیگر شعراست. به واسطه همین ویژگی‌های منحصر به فرد صائب، اشعار و ابیات او تنها در حیطه عناصر مضمون‌ساز جفت‌های گردان سرگردان نیست، بلکه در دامنه و افقی وسیع، پا از مرز

دوتا بودن بیرون می‌نهد و تا افق ۵ و ۶ عنصری هم پیش می‌رود. او در دامنه‌های پرتیف ۳، ۴، ۵ و ۶ عنصری هم به همان چربدستی و مهارتی عمل می‌کند که در جفت‌های گردان با دو عنصر.

طرح و الگوی منظم و جامعی که در این مقاله، برپایه تناسب و مراعات‌النظیر و تجانس بین عناصر مضمون‌ساز اشعار صائب در محدوده حباب و عناصر مرتبط با آن تنظیم شده است، نشان می‌دهد که این شاعر بزرگ با اتکا به هوش وقاد خود، با نکته‌سنجی و تیزبینی بی‌نظیر، در ساخت و گزینش کلمات اشعار خود و ترکیب آنها در یک بیت و مصراع، افق بسیار دور واژگان، به ویژه عناصر متناسب و هم‌ردیف، را با مهارت می‌بیند و برمی‌گزیند. شاعر، با این هنر والا، با در اختیار گرفتن چند واژه متناسب و مربوط در یک بیت و ترکیب آنها در یک راستا، معانی بی‌بکر و بی‌بدیل و مضامینی نغز و ظریف و تصاویری زیبا و عالی می‌آفریند.

الگو و طرح ارائه‌شده براساس اشعار صائب، به عنوان شاعر شناخته‌شده مضمون‌آفرین سبک هندی، افزون بر اینکه به درک بهتر و عمیق‌تر مفاهیم و معانی و مضامین اشعار او کمک زیاد می‌کند، می‌تواند طرحی برای طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز اشعار شاعران دیگر باشد و از آنجا که پرداختن به شعر صائب و طبقه‌بندی و الگوسازی عناصر مضمون‌ساز اشعار او، اولین قدیم در این راستاست، بنابراین، ارائه این الگو، دربردارنده اکثریت عناصر مضمون‌ساز شعرای دیگر نیز هست و بیان دقیق و منظم آن، راه شناخت و فهم شعر دیگر شعرا، به‌ویژه عناصر مضمون‌ساز اشعار آنها، را هموار می‌سازد.

### کتابنامه

- دریا گشت، محمدرسول. ۱۳۷۱. صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی. تهران: قطره.
- سجادی، علی محمد. ۱۳۷۳. صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی. تهران: پیام نور.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۷. فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. تهران: فردوسی.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۱. نقد ادبی. تهران: فردوسی.
- صائب تبریزی. ۱۳۴۵. دیوان اشعار. با مقدمه امیری فیروز کوهی. تهران: انجمن آثار ملی.

\_\_\_\_\_ . ۱۳۷۰. دیوان اشعار. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.

فرهنگ معین.

قهرمان. محمد. ۱۳۷۶. برگزیده اشعار صائب و دیوان اشعار دیگر شعرای معروف سبک هندی.

تهران: سمت.

کریمی. امیربانو. ۱۳۷۵. دویست و یک غزل صائب. تهران: زوار.

گلچین معانی. احمد. ۱۳۶۴. فرهنگ اشعار صائب. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی.

لغت‌نامهٔ دهخدا.

محمدی، محمدحسین. ۱۳۷۴. بیگانه مثل معنی. تهران: میترا.

Archive of SID